درباره کتاب ، کتابخوانی و جوانان به بهانه برگزاری نمایشگاه کتاب

عصر بی حوصلگی

سارا جمال آبادی ـ Sarajamalabadi @yahoo.com

کتاب در عصر شگفت زدگی

دنیای شگفتی بود. در عصر شگفت زدگی کودکی که هر چیز ناب و تازه است. عجیب بود و پررمز و راز صفحاتی که وقتی پا به درونشان می گذاشتیم. دریای عمیقی می شدند که مقام وجودمان را می بلعید با آدمهای مدادی که احاطه مان می کردند و مرا و تو را به هیاهوی شهری می بردند که همه رنگ رؤیا داشتند اما از واقعیت نقطه ای کم نداشتند. دنیای حروف سربی از یکی بود و یکی نبود دفتر آغاز می شد تا صفحه آخر که خیس از اشک چشمان کلاغ هایی بود که به خانه نمی رسیدند و پشت در قصه ها می ماندند.

انس و الفت با این دوست کاغذی که یار مهربانی بود که صدایش از زمزمه من و تو فراتر نمی رفت از همان سالها آغاز شد. از سالهای دور کودکی که هنوز دنیا را امواج پرهیاهوی کانالها نگرفته بودند. از همان روزها که برای سرک کشیدن به درون کوچه باید روی نوک انگشتانت می ایستادی تا بتوانی تکه ای از کوچه را ببینی. ساعت گذشت و سالهای نزدیک دور و دورتر شدند و ارتفاع پنجره کم شد و قفسه های خالی کتابخانه پرشد از دوست عزیز و یار مهربانی که نامش کتاب بود!

آخرین کتاب

راستی آخرین کتابی که خواندی و به کناری گذاشتی نامش چه بود؟ چندروز و یا چند ساعت پیش و یا چند دقیقه قبل بود که کتابی خوانده به کتابهایی که خوانده ای اضافه شد؟ سعید می گوید: آخرین کتاب را هنوز نخوانده ام و حدود چهارماهی است که هر روز در کیفم می گذارد و با خود از خانه به محل کار می برم و از محل کار به خانه می آورم اما هنوز فرصت نشده تا ۴۰-۵۰ صفحه آخر را هم بخوانم و کتاب را کنار بگذارم. اسم کتاب راز داوینچی است که یکی از کتابهای پرفروش سال ۲۰۰۵ در اروپا و به ویژه آمریکا بود. سعید درباره علت جاذبه این کتاب می گوید: تنها خبرهایی که به گوشم می سید و اینکه این کتاب به مرتبه بالای فروش دست پیدا کرده، همیشه می خواهم از کتابهای روز عقب نباشم و اگر بحثی ازاین کتاب شد من هم حرفی برای گفتن داشته باشم راستش را بخواهید زیاد از موضوعش لذت نبردم اما مثل یک کار نیمه تمام به گردن من آویزان شده و رهایم نمی کند.

مروارید دانشجوی علوم پزشکی دانشگاه تهران است درباره کتابهایی که خوانده می گوید: قبل از ورود به دانشگاه و حتی قبل از کنکوری شدن کتابهای زیادی می خواندم از رمانهای خارجی گرفته تا داستانهایی از جلال آل احمد که عاشقش بودم تا شعرهای سهراب و نیما و خلاصه هر کتابی که دستم می رسید بخصوص رمان و داستان تا نمی خواندم کنار نمی گذاشتم اما حدود ۲،۳ سالی است که واقعاً وقت خواندن این کتابها را ندارم البته شعر می خوانم اما رمان و داستان نه! کتابهای سنگین دانشگاهی که اگر دیر بجنبی باید ترم دیگر دوباره برای گذراندنشان سر همان کلاس بشینی جای هر مطالعه دیگری را گرفته اند.

از مروارید درباره آخرین کتابی که خوانده می پرسم فکر می کند و می گوید: دقیقاً یادم نیست اما مثل اینکه فردا شکل امروز نیست از نادر ابراهیمی بود! موندا درباره آخرین کتابی که خوانده می گوید: امروز کتابهای روانشناسی و خصوصاً کتابهایی که به آرامش آدمی بتواند کمک کند مورد توجه است من هم کتاب افسانه فرزانگی آخرین کتابی بود که خواندم این کتاب درباره رجوع به درون و به دست آوردن قدرتهایی بود که داریم و از آن بی خبر هستیم!

«دنیا آشفته شده است وقت خواندن رمانهای بلند و طولانی نیست!» این جمله هم نظری از پیمان، ۲۹ ساله، که کارمند اداره است و از وقتی که توانسته بخواند شروع به کتاب خواندن کرده است. پیمان در این باره گفت: زمانی که دانش آموز راهنمایی و دبیرستان بودم آرامش و صبر و حوصله بیشتری هم برای خواندن کتاب داشتم اما امروزه وقتی فکر قسط و رفت و آمد و مسائلی را که به هر حال در زندگی مستقل با آن روبرو می شویم دور و ورمان را می گیرد نه حوصله ای برای خواندن داستانهای بلند می ماند نه صبر و تأملی بر حرفهای طولانی.

پیمان ترجیح می دهد کتاب شعری را که هم وزنی ندارد و هم می تواند او را آرام کند هر روز با خود به میان شهر ببرد تا کتابهای بلندی که خواندنشان یکی دوسال در این زمانه وقت می خواهد!

کتاب از زبان آنها که می نویسند

بسیار شاعران
در جست وجوی نیم دیگرشان پیر می شوند
بی ترانه ای، بی سرودی
بسیار شاعران
در جست وجوی کفی نور
تاریکی ها را ورق می زنند
و به انتها می روند
بسیار شاعران
که مدادی ندارند
و شعرهای درخشانی چون حباب
به سرانگشت باد
برآب می نویسند
و...

محمد شمس لنگرودی شاعری که شعر بالا را از او خواندند درباره جوانانی که کتاب نمی خوانند، می گوید:

دلیلش روشن است. انگیزه ای برای خواندن کتاب نیست. جوانها با خود می گویند مگر پدر و مادرهای ما که کتاب خواندند چه کردند که ما می خواهیم همان کارها را تکرار کنیم.

او ادامه می دهد: خواندن کتاب زمان فراغت می خواهد و جوانان ما به آن فراغت دست پیدا نمی کنند و در صورتی احساس می کنند کتاب خواندن مشکلی از آنها حل نمی کند، در حالی که با دیدن فیلم سینمایی که ۲ساعت آنها را می گیرد لذتی می برند و تفریح می کنند. فوتبال برای آنها هیجان انگیز است و وقتی تمام شد تمام می شود و احساس اینکه باید چیزی را یاد می گرفتند و نگرفتند در آنها ایجاد نمی کند.

شمس لنگرودی درباره نسل خودش که نسبت به این نسل با کتاب انس و الفتی بیشتر داشت می گوید: زندگی پر از مشقت شده است اما در جوانی ما که در دهه ۵۰ گذشت بیشتر ما دنبال کتابهای علمی و جامعه شناسی وتاریخ و فلسفه بودیم می خواستیم جهان را بشناسیم و بدانیم که چطور این جهان پیدا شده است و می خواهد و باید به چه سمتی برود و ما می خواستیم مسیر درست این حرکت را پیدا کنیم و ببینیم برای بهبود جامعه و بشر چه باید کرد.

او می گوید: معیار ما برای زندگی از سخنان امه سزر گرفته شده بود که می گفت درست ترین راه رسیدن به آینده تعمق در گذشته است و ما هم برای دریافت این گذشته تاریخ می خواندیم.

سروش ۱۸ ساله و دانش آموز پیش دانشگاهی است آخرین کتابی که خوانده از هوشنگ مرادی کرمانی است. سروش می گوید: اگر کتابها موضوعات جذابی برای نسل ما داشته باشند مثل سینما مورد توجه قرار می گیرند اما بسیاری از کتابهایی که امروز در کتابفروشی ها پیدا می شود هیچ کدام آن جذابیتی که باید برای نسل من داشته باشند را ندارند.

سروش می گوید: در هفته دست کم یکبار به سینما می روم و حدود ۷ فیلم هم درخانه می بینم اما کتاب خواندن شاید دوماهی یک کتاب را شامل بشود.

به سراغ هوشنگ مرادی کرمانی می رویم نویسنده ای که بارها از داستانهایش فیلمهایی برای جوانان و نوجوانان ساخته اند؛ فیلمهایی که در خاطره ها مانده اند و داستانهای او با تمام سادگی که دارند و روایتگر سالهای کودکی هستند که شاید امروز به کودکی بسیاری شباهتی نداشته باشد اما باز هم بارها و بارها توسط بسیاری خوانده می شوند و دوست داشته می شوند. مرادی کرمانی که یکی از داستانهای مورد علاقه در جوانی اش بابالنگ دراز بوده است می گوید: زندگی سرعت بیش از حد تندی به خود گرفته است. زمانی که ما نوجوان بودیم سرعت زندگی اینقدر سریع نبود. کتاب خواندن صبر و تحملی می خواست که ما داشتیم و بچه های امروز ندارد و نکته دیگر اینکه زمان ما سرگرمی های امروز مثل کامپیوتر (رایانه)، تلویزیون و سینما نبود و یا خیلی کم بود و نسل ما به کتاب هجوم می آورد. به خصوص امثال ما که دنبال کالای فکری بودیم انتخاب اولمان کتاب بود.

مرادی کرمانی که این سال ها کتاب های بسیاری از او چون مربای شیرین با بچه های قالیباف خانه و... به زبان های بسیاری ترجمه شده است.

درباره دوری نسل جوان از کتابخوانی می گوید: آموزش و پرورش به نظر من مقصر است چرا که با درس و مشق های سنگینی که به بچه ها می دهد و فشاری که به آنها وارد می کند خصوصاً زمانی که می خواهند وارد دانشگاه شوند، اوقات فراغت آنها را بیشتر با کتابهای درسی می گیرد و جایی نمی گذارد تا کتابهای غیردرسی هم مطالعه شود و این باعث می شود تا جوانان کم کم از فضای کتابخوانی دور شوند.

بعضی ها هم البته می گویند: کتاب گران است. اما حقیقت این است که قیمت کتاب بالا نیست بلکه جامعه ما عادت ندارد پول پای کتاب بدهد اما حاضر است پول زیادی پای خرید اسباب بازی برای بچه اش بدهد. پدر و مادرها حتی بدون چانه زدن بسیاری چیزها از پوشاک و لباس گرفته تا اسباب بازی را برای فرزندان خرج می کنند اما وقتی می خواهند کتاب بخرند فکر می کنند پول خود را دور می ریزند!

اما شایان می گوید: واقعاً کتاب گران است. من هفته پیش ۳ کتاب خریدم که حجیم ترین آنها ۲۰۰ برگ بود و نزدیک به ۹ هزار تومان پول کتاب دادم. چرا می گویند کتاب گران نیست! بالاخره کتاب کالایی است که یکبار استفاده می شود و بعد از آن درون قفسه کتابخانه ها می رود. نباید این اندازه گران باشد یا حداقل برای دانشجویان و دانش آموزان تسهیلاتی قائل شوند!

محمد شمس لنگرودی هم با نظر مرادی کرمانی موافق است و در جواب گران بودن کتاب می گوید: بالا بودن قیمت کتاب عامل کتاب نخواندن نیست چرا که همین مردم در طول شبانه روز هزاران هزار SMS و همدیگر می فرستند. آیا هزینه خرید کتاب از هزینه این SMS بازی گرانتر است. هرچند من به این مردم حق می دهم که به سمت چیزهایی بروند که حس زندگی را در آنها زنده می کند و به آنها آرامش می دهد مثل همین SMSها و چوک هایی که رودبدل می کنند. اما کتاب گران نیست و شاید کتاب ها به آنها آرامش و اعتمادی که باید بدهد را نمی دهد.

امین می گوید: کتاب ها همزمان با ما تغییر نکرده اند. حتی کودکان امروز از زمان کودکی ما عقب تر هستند. کتاب هایی که ما می خواندیم را آنها باید بازهم بخوانند، در صورتی که تلویزیون و فیلم های انیمیشن بسیارجدیدی در حال پخش و تولید است که برای آنها جذاب تر است.

امین که دانشجوی ادبیات فارسی است اعتقاد دارد که نباید هیچوقت یک طرفه به قاضی رفت. اومی گوید: نویسنده ها برای دیروز می نویسند و نوشته های دیروز به درد من که به فردا فکر می کنم نمی خورد و حتی من می توانم بگویم جوان های ما کتاب می خوانند اما کتابها ورمان های خارجی، چرا که به فضای فکری آنها نزدیک تر است.

مینو فرشچی را سال هاست با نام فیلمنامه نویس در کشورمان می شناسیم. او که در دوران جوانی اش عاشق داستان های کوتاه بزرگ علوی بوده است، می گوید: فضای داستان های بزرگ علوی همان فضاهایی بود که همیشه به آنها فکر می کردم. حتی امروز هم بسیار به فضای داستان های او فکر می کنم و آرزو دارم یکی از داستان های او را به فیلم تبدیل کنم.

فرشچی نویسنده فیلمنامه های کاغذ بی خط و شوکران می گوید: دلم می خواست الآن به شما بگویم ما جوان های کتابخوانی داریم. اما حقیقت چیز دیگری است؛ زمان جوان ها بیشتر در ترافیک می گذرد تا به کتابخوانی و فیلم ها که بیشتر موردعلاقه این گروه سنی هستند. اینترنت دنیای جوانان امروز را فتح کرده است و حوصله کتاب خواندن را از آنها دریغ کرده است و شاید کتابهای موردتوجه آنها هم تولید شده است. نویسنده قصه های مجید هم می گوید: شاید تقصیر ازما بود که کتاب را ظرف نصیحت برای جوانان کردیم. نصیحت هایی که هیچ جذابیتی برای آنها نداشت.

کتاب های تلخ و یک بعدی که جوان را آزاد و راحت نمی گذاشت تا از کتاب لذت ببرد.

قاسم روبین مترجم کتاب های مارگریتا دوراس چون: عشق، عاشق، گفت که خراب اولی تابستان و... مصاحبه نمی کند چون به قول خودش اصلاً بلد نیست مصاحبه کند و تنها با دلخوری می گوید: شاید اشکال از نویسنده ها باشد چرا نمی پرسیم چرا بعد از سالیان سال هنوز کتابهای بعضی طرفدار و خواننده دارد؛ چون بعضی ازنویسندگان برای فردا می نوشتند اما نویسنده های امروز نوشته هایشان مربوط به چه زمانه ای است؟ روبین اوضاع تیراژ کتاب را اسفبار می داند و می گوید: حرفی برای گفتن ندارم.

***

بهانه می آوریم که کتاب گران است. وقتی ماهی بیش از ۱۰۰ هزار تومان پول قبض تلفن را می دهیم. بهانه می آوریم، وقتی پول یک کتاب ۴۰۰۰ تومانی را نداریم و عصرها روزی نزدیک به ۶ هزارتومان پول خرج موادخوراکی می کنیم. بهانه می آوریم و روشنک می گوید: بهانه نیست، کتاب ها از زمان عقب افتاده اند. کیوان می گوید: کتاب می خوانیم اما سرکار هم می رویم. در ترافیک هم می مانیم و باید فکر قبول شدن در امتحانات کنکور و دانشگاه هم باشیم. بهانه می آوریم و دنیا به سرعت حرکت می کند. یادم می آید کسی می گفت: جوان های امروز حال و حوصله کتاب خواندن ندارند چون مال سرزمین کتاب خواندن نیستند. کتاب هایی که تحمل می خواهند و صبر و آرامش. اما جوان های امروز حال و حوصله کتاب خواندن ندارند. آنها عادت کردند که کنترلی دردست بگیرند و با فشار دادن دکمه ای ببینند که دنیا از پیش چشمانشان می گذرد! اما همین جوری هم می توان کتاب خواند. کافی است به کتابخانه های رایگان در اینترنت سری بزنیم و از بین میلیون ها کتاب یکی را انتخاب کنیم. البته راه حل ساده تر گشت و گذار در بین غرفه های نمایشگاه است. جایی که هرکس را سرشوق می آورد تا کتابی بخرد و بخواند. می گویید نه؟ امتحان کنید!

نمایشگاه کتاب و مطبوعات از امروز افتتاح شد. بد نیست به جای گشتن بین غرفه ها و سیب زمینی خوردن کمی هم کتاب بخرید. البته لطفاً!

کتابهایی که خوانده ایم

اسدالله امرایی (مترجم) معلم کلاس دوم ابتدایی من فردی بود به نام خانم افتخارمنش که قصه ای را برای ما خواند که سالهای سال در ذهن من ماند و همیشه به آن فکر می کردم. قصه ای به نام مهمان ناخوانده که داستان پیرزنی بود که در یک شب بارانی در حیاط کوچک خانه اش بسیاری از حیوانات را راه می داد. به قدری این کتاب را دوست داشتم که جزو اولین هدایایی بود که برای فرزندانم خریدم. اما یک کتاب تأثیرگذار دیگر هم در سالهای دیگر خواندم به نام «قصه های بابام» که ترجمه ای بود از احمد شاملو و نویسنده کتاب هم اریستن کالدبرگ بود. زمانی که این کتاب را خواندم ۱۵ ساله بودم. این کتاب مجموعه داستانی بود که رفتار پدری را از چشم پسربچه ای نشان می داد بعدها در سالهای دانشگاه اصل این کتاب به دستم رسید و فهمیدم نام اصلی آن «بچه جرجیا» بوده است!

بهروز غریب پور (نویسنده - کارگردان تئاتر): کتاب مورد علاقه، ننه دلاور و فرزندانش نوشته، برتولت برشت و با ترجمه مصطفی رحیمی این کتاب هدیه ای بود که به مناسبت نمایشی که اجرا کرده بودم گرفتم و به جهت ذهنیتی که به سمت تئاتر داشتم این کتاب باعث شد جهت فکری و هنری من مشخص تر شود و انگیزه ام در ادامه این راه و بخصوص نمایشنامه خوانی قطعی شد.

رضا کیانیان (بازیگر): الآن حضور ذهنی برای یادآوری کتابی که آن سالها تأثیر زیادی روی من داشت ندارم اما امسال در نمایشگاه کتاب؛ کتابی دارم با عنوان شعبده بازیگری که مجموعه مقالاتی درباره بازیگری است وخواندن آن را به تمامی جوانان توصیه می کنم.

مسعود رایگان (بازیگر و کارگردان تئاتر): اولین کتابی که خواندم و بسیار تأثیر گرفتم امیر ارسلان نامدار بود که مرا شیفته خود کرد. داستانی که جادوی داستان گویی را در خود مخفی داشت و کتاب دیگر هزار و یک شب بود که پر بود از ایجاز و در واقع اولین قصه های سوررئالیست هستند که ابتدا در هند شکل گرفتند و بعد به ایران آمدند و بعد هم به کشورهای عربی رفتند.

قطب الدین صادقی (کارگردان تئاتر): کتابی که بسیار بر من تأثیرگذاشت رمان همسایه های احمد محمود بود. اما در میان داستان های کوتاه سه قطره خون صادق هدایت هم تأثیر شگرفی بر من داشت و کتابهای شعر شاملو و فروغ هم شعرهایی هستند که همیشه مرا تحت تأثیر قرارمی دادند. اما بالاتر از همه اینها «ایلیاد و ادیسه» هومر بود که داستان جنگ های ده ساله یونان علیه شهر تروا را روایت می کرد.

لیلی گلستان (نویسنده ـ مترجم): اولین کتاب تأثیرگذار زندگی ام دن کیشوت اثر سروانتس بود. کتاب بسیار قطور دوجلدی که در سن ۱۲-۱۰ سالگی خواندم و به قدری شیفته این کتاب شدم که بلافاصله بعد از اتمام خواندنش دوباره شروع به خواندن این کتاب کردم. محمد قاضی مترجم این کتاب بوده و هست و هنوز هم همان کتاب را در قفسه های کتابخانه ام دارم با اینکه تکه پاره شده. اما هربار که به آن نگاه می کنم از دیدن و یادآوری خاطره اش لذت می برم. کتابی که مرا وارد دنیای تخیل و فانتزی کرد.

صفدر تقی زاده (نویسنده): ما در سال های اول و دوم دبیرستان با شیفتگی زیاد کتابهایی را که امروز به آنها کتابهای عامیانه یا پرفروش می گفتند را می خواندیم. مثلاً رمان های حسینقلی مستعان که برای ما جذابیت های زیادی داشت. اما ناگهان با کتابی مواجه شدم که با مطالعه آن به طور کلی دید و سلیقه ام برای خواندن کتابهای داستانی تغییرکرد. این کتاب خیمه شب بازی اثر صادق چوبک بود که مجموعه چند داستان کوتاه بود که هرکدام به شیوه و سبک متفاوتی نوشته شده بودند و موضوع های متنوع و متفاوتی درون مایه های آنها را تشکیل می داد.

داستان ها با مهارت و ریزه کاری های جذاب ادبی نوشته شده بود و خواننده را مسحور خود می کرد و حتی به جرأت می توانم بگویم امروز هم این اثر را دارد. این کتاب با اینکه از ادبیات مدرن آن زمان آمریکا و نویسندگانی مثل ارنست همینگوی و ویلیام فاکنر و آلبرت ماکس تأثیر پذیرفته بود. اما چنان از جان مایه های بومی سود برده بود و به داستان شکل و ساختاری ایرانی بخشیده که اصلاً به داستان های خارجی شبیه نیست و از اصالت زیادی بهره مند است.

محمدشمس لنگرودی (شاعر): آخرین کتابی که خواندم و یکی از درخشان ترین آثاری بود که طی این سال ها خوانده بودم «سه گانه نیویورک» بود از پل آستر. که نویسنده پست مدرن آمریکایی است. دو سه هفته ای می شود تمام شده و به نظرمن می تواند سرمشق بسیاری از نویسندگان و دوستداران شیوه پست مدرن در ایران باشد.

مینو فرشچی (فیلمنامه نویس ـ بازیگر): داستان های کوتاه بزرگ علوی که با عنوان چمدان چاپ شد و داستان هایی را روایت می کرد که همیشه دوست داشتم در فضای آنها زندگی کنم. با اینکه همیشه به من می گفتند انشاهایت مثل جلال آل احمد است اما خودم همیشه دوست داشتم مثل بزرگ علوی بنویسم.
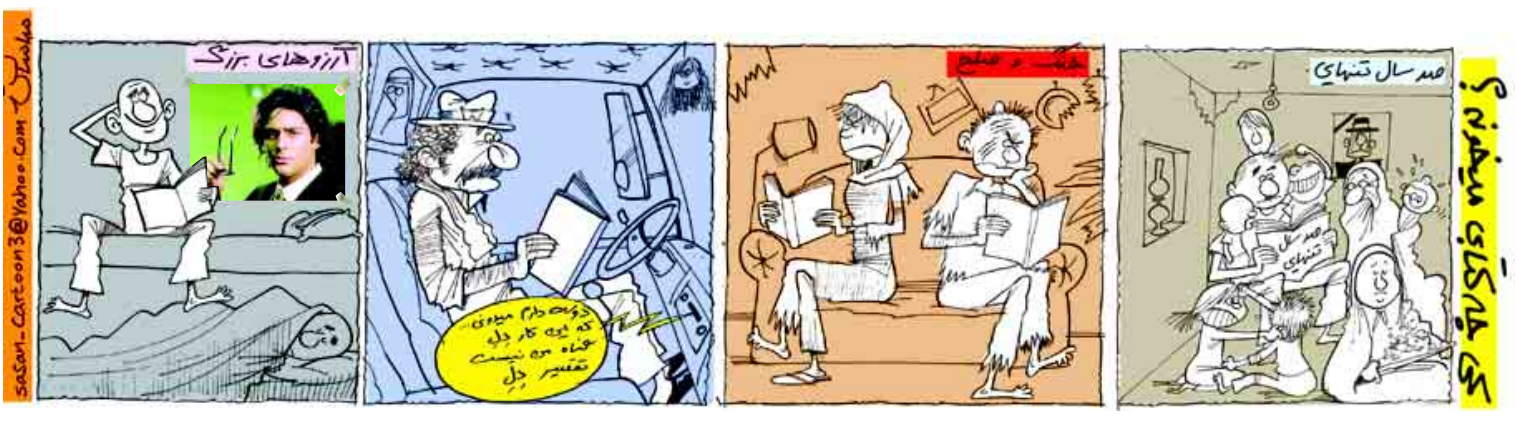
هوشنگ مرادی کرمانی (نویسنده): عاشق قصه بابالنگ دراز بودم. اثری از جین وبستر. البته در زمان ما کتاب برای کودکان فوق العاده کم بود و ما خیلی زود ازنظر زندگی بزرگ شدیم. سالهای بسیاری را به خواندن کتاب های عامه پسند و پاورقی گذراندیم.